مجلهٔ زبانشناسی و گویش‌های خراسان، سال سیزدهم ، شماره ۲، پاییز زمستان ۱۴۰۰، شمارهٔ پیاپی ۲۵

DOI: 10.22067/JLKD.2022.72644.1058

# بررسی نقش استعجاز در ساختار معنایی اصطلاحات زبانی در چارچوب معناشناسی شناختی

مرتضی دستلان، استادیار، زبان شناسی همگانی، هیات علمی دانشگاه پیام نور تهران، تهران، ایران

صص: ۳۰۳-۲۸۳

## چکیده

اصطلاحات زبانی عبارت‌هایی هستند که به سادگی و با دانستن دستور و معنای واژگان، نمی‌توان معنای آنها را پیش‌بینی کرد. در این مقاله به بررسی گونه‌ای از اصطلاحات زبانی از دریچه معناشناسی شناختی و بر پایه رده‌بندی اصطلاحات زبانی در چارچوب نظریات فیلمور و دیگران (۱۹۸۸) و استعجاز در قالب نظریات گوسنز (۱۹۹۰)، و تعیین نقش استعجاز در ساختار معنایی آنها پرداخته‌ایم. استعجاز، حاصل حضور همزمان استعاره و مجاز در یک ساختار معنایی و تعامل آنها با یکدیگر است. اصطلاحات مورد بررسی در این مقاله، اصطلاحات رایج حاوی اندام‌واژه‌ها هستند که ساختار رده‌شناختی واژگان-آشنا در قالب نحوی متعارف دارند و دارای حالت جوهری می‌باشند. در این بررسی به دو نتیجه مشخص رسیدیم؛ اول اینکه، در کنار استعاره و مجاز، استعجاز هم نقش پررنگی در ساختار معنایی اصطلاحات حاوی اندام‌واژه‌ها دارد و دوم اینکه، استعجاز دخیل در ساختار معنایی این اصطلاحات از نوع «مجاز درون استعاره» است که در آن، استعاره، زمینه را برای ظهور مجاز فراهم می‌کند. این یافته‌ها در چارچوب رویکرد ذیل به صدر قابل تحلیل است، بدین ترتیب که ابتدا نقش یا کارکرد انتزاعی عضوی از بدن، از رهگذر عملکرد استعاره، در قالب یک حوزه عینی، مفهوم سازی می‌گردد، سپس، مجاز وارد عمل می‌شود و آن نقش یا کارکرد انتزاعی را با نام عضو عینی مربوطه جایگزین می‌کند؛ بدین ترتیب از مفهومی کاملاً انتزاعی در ذیل، به مفهومی تا حد ممکن عینی و ملموس در صدر می‌رسیم.

کلید واژه‌ها: اصطلاحات زبانی، استعاره، مجاز، استعجاز، معناشناسی شناختی

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۶/۳۰ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۹/۱۰

پست الکترونیکی: 1. mo.dastlan@pnu.ac.ir

**۱. مقدمه**

زبان یکی از قابلیت‌های منحصربفرد نوع بشر است که کارکرد اولیه و بـدیهی آن، برقـراری ارتباط بین آحاد بشر و بیان وقایع و رویدادهای جهان بیرون از یک سـو و مکنونـات ذهنـی و قلبی انسان از سوی دیگر است. بیان مکنونات ذهنـی و قلبـی کـه بـه نـوعی همـان تخـیلات، تصورات و احساسات و بطور کلی مفاهیم انتزاعی درونی است به مدد مفاهیم عینی و ملمـوس واقع در جهان بیرون و بطور معمول بوسیله ابزارهای زبانی نظیـر اسـتعاره[۱] و مجـاز[۲] صـورت می‌گیرد. این ابزارهای زبانی به مفهوم‌سازی پدیده‌ای بر اساس پدیده دیگر می‌پردازند. ازطـرف دیگر و از آنجا که معنای واقعی و متداول اصطلاحات زبانی[۳] با معنـای ترکیبـی کلمـات بکـار رفته در آنها تفاوت دارد، پس قابل پیش‌بینی اسـت کـه اصـطلاحات زبـانی از لحـاظ سـاختار معنایی، مبتنی بر همین ابزارهای زبانی باشند و محمل مناسبی را برای بروز این ابزارهـا فـراهم کنند؛ اما آنچه که به نظر می‌رسد تا کنون مغفول مانده و بـدان پرداختـه نشـده اسـت، حضـور همزمان استعاره و مجاز و تعامل آنها با یکدیگر در ساختار معنایی اصطلاحات است، پدیـده‌ای که از آن به استعجاز[۴] یاد می‌کنیم. آنچه که قصد داریم در ایـن مقالـه بـدان بپـردازیم، بررسـی گونه‌ای از اصطلاحات زبانی و تعیین نقـش اسـتعجاز در سـاختار معنـایی آنهاسـت. منظـور از اصطلاحات زبانی عبارت‌هایی هستند که بـه سـادگی و بـا دانسـتن دسـتور و معنـای واژگـان، نمی‌توان معنای آنها را پیش‌بینی کرد. قبل از انجام این بررسی، ذکر یک نکته ضروری می‌نمایـد و آن این است که اگرچه ابزارهای زبانی نظیر استعاره و مجاز بطور سـنتی ریشـه در ادبیـات و علم بیان دارند و از آنها به عنوان صور خیال[۵] و ابزاری برای بیان هنری مفاهیم یاد می‌شود، امـا معانی ادبی و زیباشناختی این پدیده‌ها در اینجا مورد نظر نیست و نگاه زبان‌شناختیِ صـرف بـه آنها خواهد شد. ایـن مقالـه از منظـر معناشناسـی شـناختی بـه نقـش ایـن ابزارهـا در سـاختار اصطلاحات زبانی خواهد پرداخت و هر جا در متن از کلمات مجاز و استعاره استفاده می‌شـود منظور، مجاز و استعاره مفهومی[۶] است.

---

1- metaphor
2- metonymy
3- idiomatic expressions
4- metaphtonymy
5- images
6- conceptual

در آنچه که در ادامه می‌آید در بخش چارچوب نظری، به رده بندی اصطلاحات زبانی در چارچوب نظریات فیلمور و دیگران[1] (۱۹۸۸) و استعجاز در قالب نظریات گوسنز[2] (۱۹۹۰) می‌پردازیم. در قسمت بحث و بررسی، ضمن ارائه تعدادی از اصطلاحات زبان فارسی، آنها را از لحاظ ساختاری بررسی می‌کنیم و در پایان به نتیجه‌گیری خواهیم پرداخت.

## ۲. چارچوب نظری پژوهش

اصطلاحات زبانی مجموعه‌ای از کلمه‌ها هستند که معنایی خاص و متفاوت از معنای معمول کلمات تشکیل دهندهٔ خود دارند؛ به همین دلیل از لحاظ معنایی، غیرترکیبی[3] هستند و گویش‌وران نمی‌توانند به سادگی و با دانستن دستور و معنای واژگان زبان، معنای آنها را درک کند. همین ویژگی، یعنی قابل پیش‌بینی نبودن معنای اصطلاحات از روی معنای کلمات تشکیل دهنده، آنها را به یکی از چالش‌های اساسی برای معلمان، مترجمان و زبان‌شناسان تبدیل کرده است. مکاتب زبان‌شناسی نگاه‌های متفاوتی نسبت به این عبارت‌های زبانی داشته‌اند. در رویکردهای مختلف در مکتب گشتاری-زایشی، ویژگی‌های زبانی بوسیله نظامی از واژه‌ها و قواعد تعریف می‌شود که در آن، واژه‌ها، عناصر کلامی منفرد در واژگان ذهنی[4] گویش‌ور هستند که در معرض قواعد زبانی مختلف قرار می‌گیرند. در این نگاه، قواعد معناشناختی بر اساس اصل ترکیب[5]، تفسیرهای معنایی را به جمله‌ها نسبت می‌دهند که از معنای کلمات تشکیل دهندهٔ آنها و شیوهٔ چینش نحوی آن کلمات حاصل می‌شود. این رویکرد منتهی به معنای گزاره‌ای[6] می‌شود، معنایی کاملاً معناشناختی که مستقل از بافت کلام[7] است. بر همین اساس و از آنجا که ویژگی‌های عبارت‌های اصطلاحی را نمی‌توان بر اساس قواعد منظم دستوری پیش‌بینی کرد این عبارت‌ها، در رویکردهای گشتاری-زایشی، حالت فرعی و ضمیمه‌ای نسبت به دستور پیدا می‌کنند و به شکل کلی ذخیره می‌شوند. اما زبان‌شناسی

1- Fillmore et al
2- Goossens
3- non-compositional
4- mental lexicon
5- principle of compositionality
6- propositional meaning
7- context

شناختی این رویکرد «واژه–قاعده مدار»[1] را به چالش می‌کشد. معناشناسان شناخت‌گرا ساخت معنا را فرایندی می‌دانند که اساساً ماهیت مفهومی دارد. از نظر آنها عبارت‌های زبانی، معنا را ارئه نمی‌دهند و معنای یک پاره‌گفتار به هیچ وجه در کلمات آن موجود نیست (ترنر[2]، ۱۹۹۱: ۲۰۶) بلکه کلمات و سازه‌های دستوری، صرفاً عناصر انگیزشی[3] ناقص و ناتمامی هستند که بر اساس آنها فرایندهای شناختی پیچیده شکل می‌گیرند و این فرایندها مفاهیم و معانیی کامل و با جزئیات را فراهم می‌سازند. از این منظر، ساخت معنا در بافت کلام اتفاق می‌افتد و جملات را نمی‌توان جدا و خارج از بافت کلام تحلیل نمود (ایوانز و گرین[4]، ۲۰۰۶: ۳۶۳). در این رویکرد، اصطلاحات زبانی -که در رویکردهای زایشی، فرعی و حاشیه‌ای به حساب می‌آمدند- در واقع حجم بزرگی از مفاهیم زبانی را به خود اختصاص می‌دهند و دارای این قابلیت بالقوه هستند که عملکرد زبان را به تصویر بکشند. می‌توان گفت فصل مشترک اکثر رویکردهای شناختی، تأکید بر نقش بافت و تحلیل زبان‌شناختی در درک عبارات اصطلاحی است (فوسته–هرمان[5]، ۲۰۰۸). در همین چارچوب، فیلمور و دیگران (۱۹۸۸) نوعی رده‌شناسی از عبارت‌های اصطلاحی را ارائه داده‌اند. آنها در رده‌بندی خود بر دو مؤلفهٔ واژگان (آشنا / ناآشنا) و الگوهای دستوریِ (متعارف / غیرمتعارف) عبارت‌های اصطلاحی تمرکز نموده‌اند. بر این اساس، اصطلاحات ممکن است از واژگان و عبارت‌های زبانی آشنا یا ناآشنا تشکیل شده باشند. واژگان آشنا، کلماتی هستند که در عبارت‌های غیراصطلاحی و معمول زبان نیز کاربرد دارند و واژگان ناآشنا مواردی هستند که تنها در ترکیب یک اصطلاح خاص بروز می‌یابند. این واژگان و عبارت‌های آشنا یا ناآشنا ممکن است در قالب‌های نحوی متعارف یا نامتعارف چینش یافته باشند. قالب‌های نحوی متعارف، همان ساختارهای نحوی معمول و دستوری زبان هستند و قالب‌های نحوی نامتعارف، مواردی هستند که کاملاً منطبق بر ساختارهای دستوری زبان نیستند. بر پایه حالت‌های مختلف این مؤلفه‌ها، اصطلاحات زبانی بطور بالقوه به چهار نوعِ «واژگان آشنا در قالب نحوی متعارف»[6]، «واژگان آشنا در قالب نحوی نامتعارف»[7]، «واژگان

---

1- words and rules approach
2- Turner
3- prompts
4- Evans & Green
5- Fuste-Hermann
6- familiar pieces familiarly arranged
7- familiar pieces unfamiliarly arranged

ناآشنا در قالب نحوی متعارف»[1]، و «واژگان ناآشنا در قالب نحوی نامتعارف»[2] تقسیم می‌شوند. در اصطلاحات واژگان آشنا در قالب نحوی متعارف، عناصر واژگانی که بطور معمول در سازه‌های غیراصطلاحی هم کاربرد دارند، به گونه‌ای چینش یافته‌اند که منطبق بر الگوهای دستوری متعارف و منظم زبان هستند. اکثر اصطلاحات زبان فارسی از این دست هستند؛ نظیر: از کوره در رفتن، دیگران را رنگ کردن و ... . در اصطلاحات واژگان آشنا در قالب نحوی نامتعارف، واژگان آشنا به گونه‌ای مرتب شده‌اند که منطبق بر الگوی دستوری منظم و متعارف زبان نیستند؛ نظیر اصطلاح عامیانه « من رو مُردی» که در آن برای فعل لازم «مردن» مفعول مستقیم در نظر گرفته شده و به شکل متعدی بکار رفته است. این نوع اصطلاحات که تعداد آنها هم زیاد نیست معمولاً در زبان محاوره بکار می‌روند. در گروه اصطلاحات واژگان ناآشنا در قالب نحوی متعارف، اصطلاحاتی قرار می‌گیرند که قالب نحوی متعارف و منظمی دارند اما واژگان و عبارت‌هایی در آنها بکار رفته است که مختص همان اصطلاح است و در جای دیگر کاربرد ندارد. اصطلاحاتی نظیر «به تریج قبای کسی برخوردن»، «هِر را از بِر تشخیص ندادن» و «هارت و پورت کردن» گرچه دارای ساختار نحوی متعارف و منظمی هستند اما کلمات و عبارت‌هایی نظیر «تریج»، «هر و بر » و «هارت و پورت» مختص همین اصطلاحات هستند و در جای دیگر کاربرد ندارند. اصطلاحات واژگان ناآشنا در قالب نحوی نامتعارف، اصطلاحاتی را در برمی‌گیرند که در آنها واژگان و عبارت‌های خاص و منحصر بفرد در قالب الگوهای نحوی نامتعارف و نامنظم چیده شده‌اند. فیلمور و دیگران در الگوی پیشنهادی خود پیش‌بینی وجود چنین اصطلاحاتی را بطور بالقوه نموده‌اند، اما این مطالعه در جستجوی خود در اصطلاحات قدیم و جدید زبان فارسی موردی را نیافت. آنها سپس اصطلاحات واژگان–آشنا را بر اساس خصوصیت «جوهری[3] یا صوری[4] بودن» به گروه‌های کوچک‌تری تقسیم کرده‌اند. اصطلاحات جوهری اصطلاحاتی هستند که از لحاظ واژگانی اشباع هستند؛ بدین معنی که دارای عناصر واژگانی ثابت در ترکیب خود هستند، مثل اصطلاح «از کوره در رفتن» که نمی‌توان بجای مثلاً کلمه «کوره» کلمه «حمام» را به‌کار برد، زیرا در این‌صورت عبارت «از

1- unfamiliar pieces familiarly arranged
2- unfamiliar pieces unfamiliarly arranged
3- substantive
4- formal

حمام در رفتن» دیگر معنای اصطلاحی نخواهد داشت. در مقابل، اصطلاحات صوری، از لحاظ واژگانی، باز هستند و قالب‌های نحوی‌ای را فراهم می‌کنند که عناصر واژگانی متفاوتی می‌توانند در آن وارد شوند و همه آنها مفهوم اصطلاحی دارند، مانند عبارت اصطلاحی «مردهٔ ............ بودن» که در جای خالی می‌توان عناصر متفاوتی را قرار داد و اصطلاحاتی نظیر «مردهٔ یک لبخند بودن»، «مردهٔ یک لیوان آب بودن» و ... را ساخت که همه آنها مفهوم «به شدت طالب چیزی بودن» را دارند.

از سوی دیگر، یکی از مقولات زبانی که توجه معناشناسان شناختگرا را شدیداً به خود جلب کرده است، مقولهٔ استعاره است. استعاره در دیدگاه سنتی که متأثر از نظریات ارسطو است، اسلوبی ادبی برای ایجاد صورت‌های خیالی در نظم و نثر می‌باشد و پدیده‌ای است که در گونه ادبی زبان جلوه‌گر است نه در زبان روزمره. طبق این دیدگاه، استعاره صرفاً یک مقوله زبانی است. اما لیکاف و جانسون (۱۹۸۰) با مطرح کردن نظریه استعارهٔ مفهومی، این نگاه را به چالش کشیده و متحول ساختند. آنها معتقدند نظام ادراکی[1] انسان اساساً و ذاتاً استعاری است و به تبع آن شیوه تفکر، تجربیات، کنش و بیان انسان نیز ساختار استعاری دارد چون این نظام ادراکی است که به همه آنها ساختار می‌بخشد. از دید آنها استعاره در زندگی روزمره جاری و ساری است و در تفکر، کنش و بیان انسان‌ها نمود دارد (۱۹۸۰: ۳). در این رویکرد، استعاره به معنی مفهوم‌سازی و درک مفاهیم انتزاعی و غیرملموس بر اساس مفاهیم عینی و ملموس است. در این فرایند از عناصر و مؤلفه‌های حوزه مبداء[2] (مفاهیم عینی و ملموس) برای توصیف و درک عناصر و مؤلفه‌های حوزه مقصد[3] (مفاهیم انتزاعی و غیرملموس) استفاده می‌شود. البته گرادی (۱۹۹۷) تمایز بین حوزه‌های مبداء و مقصد بر مبنای عینی یا انتزاعی بودن را زیر سؤال می‌برد و این تمایز را مبتنی بر میزان ذهنی بودن[4] می‌داند؛ لذا حوزه مقصد ذهنی‌تر از حوزه مبداء است. به هر روی، بین حوزه‌های مبداء و مقصد نوعی تناظر و تطابق یا به تعبیر تخصصی‌تر، نوعی نگاشت[5] برقرار می‌شود که باعث می‌شود حوزه مقصد بر اساس حوزه مبداء مفهوم‌سازی گردد. این استعاره‌ها که به استعاره‌های مفهومی معروف هستند به انواع

1- conceptual system
2- source domain
3- target domain
4- degree of subjectivity
5- mapping

استعاره‌های هستی‌شناختی[1]، جهتی[2] و ساختاری[3] تقسیم می‌شوند (لیکاف و جانسون، ۱۹۸۰). استعاره‌های هستی‌شناختی شامل استعاره‌های پدیده‌ای، ظرف و تشخص بخشی، استعاره‌های جهتی شامل استعاره‌های بالا یا پایین، جلو یا پشت، راست یا چپ، مرکزی یا حاشیه‌ای، درون یا برون و استعاره‌های ساختاری شامل استعاره‌های زندگی، اعضای بدن و زمان می‌شوند (پورابراهیم، ۱۳۸۸).

در کنار استعاره‌های مفهومی، پدیده دیگری که توجه معناشناسان شناختگرا را به خود مشغول کرده است مجاز می‌باشد. مجاز نیز مانند استعاره دارای ماهیت مفهومی است و بعضی صاحبنظران معتقدند که مجاز دارای ساختار مفهومی بنیادی‌تری نسبت به استعاره است و بعضی دیگر حتی استعاره را دارای بنیان مجازی و برآمده از مجاز می‌دانند (بارسلونا[4]، ۲۰۰۳: ۳۱). از منظر شناختی، مجاز در درون یک حوزه مفهومی عمل می‌کند و یک عنصر موجود در یک حوزه مفهومی را جایگزین عنصر دیگری در همان حوزه می‌کند. بر اساس نوع رابطه بین دو عنصر جایگزین (مبداء) و جایگزین شونده (مقصد)، مجازها می‌توانند انواع مختلفی داشته باشند که از آن جمله می‌توان مجازهای «جزء بجای کل»، «کل بجای جزء»، «معلول بجای علت»، «علت بجای معلول»، «محل بجای محتوا»، «ابزار بجای (نتیجه) عمل»، «تولید کننده بجای محصول» و « مکان بجای رویداد»، را نام برد (ایوانز و گرین، ۲۰۰۶: ۳۱۶-۳۱۷). کوِچش و رادن[5] (۱۹۹۸) در یک بررسی به این نتیجه رسیدند که رابطه «جزء- کل» (که در آن یک جزء جایگزین کل یا بالعکس، کل جایگزین جزء می‌شود) و رابطه «جزء بجای جزء» (که در آن جزیی از یک حوزه مفهومی جایگزین اجزاء دیگر می‌شود) بیشترین فراوانی را در بین مجازها دارند. آنها همچنین اصولی را جهت توجیه انتخاب یک عنصر مبداء خاص در یک رابطه مجازی بیان می‌کنند که از جملهٔ این اصول می‌توان به «برتری مفاهیم انسانی بر مفاهیم غیرانسانی[6]» و «برتری مفاهیم ملموس بر مفاهیم غیرملموس[7]» اشاره کرد. همانطور که می‌بینیم

1- ontological
2- orientational
3- structural
4- Barcelona
5- Kövecses and Radden
6- HUMAN OVER NON-HUMAN
7- CONCRETE OVER ABSTRACT

بسته به نوع رابطه بین دو عنصر مبداء و مقصد، مجازها دریچه‌های معنایی متفاوتی را پیش روی گویش‌وران می‌گشایند.

اگرچه استعاره و مجاز هر دو پدیده‌های مفهومی هستند،ف اما بنیان‌های متفاوتی دارند. در حالیکه استعاره، دو حوزه مفهومی متفاوت را به هم ربط می‌دهد و به مفهوم سازی یک حوزه انتزاعی بر اساس یک حوزه عینی می‌پردازد، اما مجاز در درون یک حوزه مفهومی عمل می‌کند و یک عنصر موجود در یک حوزه را جایگزین عنصر دیگری در همان حوزه مفهومی می‌کند؛ پس این دو مقوله دارای کارکردها و تأثیرات متفاوتی در متن هستند. اما آنچه که تا کنون کمتر مورد توجه قرار گرفته حضور همزمان این دو پدیده مفهومی در بعضی عبارت‌های زبانی و تعامل آنها با یکدیگر است. این پدیده را گوسنز (۱۹۹۰) «Metaphtonymy» نامیده است و در زبان فارسی، نوواژهٔ «استعجاز[۱]» به‌عنوان معادل آن پیشنهاد شده است. نکته‌ای که در اینجا باید خاطرنشان کرد این است که استعجاز، صرفاً به معنای حضور همزمان استعاره و مجاز در یک عبارت نیست بلکه این دو پدیده با هم در تعاملند و یکی زمینه را برای ظهور دیگری فراهم می‌سازد. گوسنز شیوه‌های مختلف تعامل استعاره و مجاز را بطور بالقوه، پیش‌بینی نموده است که دو مورد از متداول‌ترین آنها «استعاره منتج از مجاز»[۲] و «مجاز درون استعاره»[۳] است. در استعاره منتج از مجاز، استعاره موجود ریشه در یک مجاز دارد و در مجاز درون استعاره، استعاره بستری را برای ظهور مجاز فراهم می‌کند یا به‌عبارتی، مجاز درون استعاره قرار می‌گیرد. در ادامه، ضمن ارائه نمونه‌هایی از اصطلاحات زبانی و بررسی ساختار معنایی آنها، با این پدیده بیشتر آشنا خواهیم شد.

### ۳. بحث و بررسی

در این قسمت به بررسی نقش استعجاز در ساختار معنایی اصطلاحات زبان فارسی می‌پردازیم. به دلیل فراوانی اصطلاحات زبانی، این مطالعه بررسی خود را تنها بر اصطلاحات

---

۱- واژه «Metaphtonymy» بر پایه فرآیند واژه‌سازی «آمیزش» (blending) و تلفیق معادل انگلیسی کلمات استعاره و مجاز («metaphor» و «metonymy») شکل گرفته است. در زبان فارسی برای این کلمه، معادل «استعجاز» پیشنهاد شده است که حاصل تلفیق کلمات استعاره و مجاز می‌باشد.

2- metaphor from metonymy

3- metonymy within metaphor

رایج حاوی اندام‌واژه‌ها که نام یکی از اعضای بدن در آنها ذکر شده باشد و دارای ساختار رده‌شناختی واژگان آشنا در قالب نحوی آشنا که دارای حالت جوهری باشند متمرکز می‌کند. کوِچش (۲۰۰۲) در یک بررسی فراگیر به این نتیجه رسید که بدن انسان متداول‌ترین حوزه عینی و ملموسی است که او جهت مفهوم‌سازی حوزه‌های انتزاعی از آن سود می‌برد. دلیل این امر ممکن است این واقعیت باشد که بدن انسان جزء اولین عناصر مادی است که انسان از بدو تولد با آن در ارتباط تنگاتنگ است و با مبنا قرار دادن آن و متمایز ساختن آن از جهان بیرون، می‌تواند به شناختی از خود و جهان اطراف برسد؛ بنابراین انتظار می‌رود اصطلاحات حاوی اندام‌واژه‌ها، فراوانی و تنوع بیشتری نسبت به سایر انواع اصطلاحات داشته باشند به همین دلیل از اصطلاحات مربوط به هر عضو، تنها به ذکر یک یا دو مورد بسنده می‌کنیم.

اصطلاحات را بسته به اینکه در ساختار آنها تنها استعاره، تنها مجاز یا هر دو نقش‌آفرین باشند، به اصطلاحات استعاری، اصطلاحات مجازی و اصطلاحات استعجازی تقسیم می‌کنیم.

### ۱-۳. اصطلاحات استعاری

در ساختار معنایی بعضی اصطلاحات، تنها استعاره به ایفای نقش می‌پردازد، بنابراین، آنها را اصطلاحات استعاری می‌نامیم.

### جگر داشتن

یک نمونه از اصطلاحات استعاری، اصطلاح «جگر داشتن» است. عبارت‌های «بی دل و جگر» و «بی دل و جرأت» که دقیقاً به یک معنا به کار می‌روند و همچنین مصرع «جگر شیر نداری سفر عشق مکن» از صائب تبریزی، مؤید این مسأله است که «جگر» به معنای «جرأت» است. اصطلاح «جگر داشتن» بر پایه کلان‌استعاره مفهومی «خصوصیات درونی انسان، اشیاء مادی هستند» ساخته شده است. عبارت‌هایی مانند «روی چون سنگ پای قزوین»، «شخصیت ژله‌ای»، «ارادۀ پولادین» و «ۀ جان‌گداز» بر پایه همین استعاره شکل گرفته‌اند. در این استعاره، خصوصیات درونی (نظیر جرأت، روی، شخصیت، اراده) حوزه مبداء و اشیاء مادی (نظیر جگر، سنگ پا، ژله، پولاد) حوزه مقصد می‌باشند. براین اساس، در اصطلاح فوق، خصوصیت انتزاعی و غیرملموس جرأت، بر پایه حوزه عینی اندام‌های بدن و با کلمه جگر، مفهوم سازی شده است؛ لذا «جگر داشتن» به «جرأت داشتن» تعبیر می‌شود.

**۲-۳. اصطلاحات مجازی**

اصطلاحات مجازی اصطلاحاتی هستند که بطور معمول از جایگزین شدن نام عضوی از بدن بجای عمل، نتیجه حاصل از عمل یا ویژگی انتزاعی آن عضو پدید می‌آیند.

**دست داشتن**

اصطلاح «دست داشتن» در عبارت «او در این کار دست داشت»، بر پایه مجاز «ابزار بجای (نتیجه) عمل» شکل گرفته و در آن، دست که بطور معمول ابزاری برای انجام کار است مجازاً بجای کار انجام شده بکار رفته است؛ به همین خاطر اصطلاح «دست داشتن» به «نقش داشتن» تعبیر می‌شود.

**لب و لوچه آویزان**

اصطلاح «لب و لوچه آویزان» طبق مجاز «معلول بجای علت» شکل گرفته است که در آن آویزان بودن لب که معلول ناراحتی است بجای علت یعنی ناراحتی بکار رفته است. بر این اساس، اصطلاح مذکور به «ناراحت بودن» اشاره دارد.

**سر افکنده**

در این اصطلاح نیز طبق مجاز «معلول بجای علت»، پایین افتادن سر که معلول شرمندگی است، جایگزین علت، یعنی شرمندگی شده است؛ به همین دلیل «سرافکنده بودن» به «شرمنده بودن» تعبیر می‌شود.

در اینجا ذکر یک نکته ضروری می‌نماید. این نوع واکنش‌های انسانی، یعنی آویزان شدن لب در اثر ناراحتی یا پایین افتادن سر بخاطر شرمندگی، به همراه بعضی پدیده‌های طبیعی دیگر، زمینه را برای پدید آمدن استعاره‌های مفهومی جهتی «خوب، بالاست / بد، پایین است» فراهم کرده‌اند که بر اساس آنها مفاهیم انتزاعی خوب و مثبت با کلمه بالا و نظایر آن، و مفاهیم بد و منفی با کلمه پایین یا کلمات هم معنی آن مفهوم‌سازی گردیده‌اند؛ سپس، همین استعاره‌های مفهومی زمینه‌ساز پیدایش اصطلاحاتی نظیر «کوته فکر»، «سر بلند»، «پست فطرت» و «بلند همت» شده‌اند.

**۳-۳. اصطلاحات استعجازی**

در میان اصطلاحات حاوی اندام‌واژه‌ها، اصطلاحات استعجازی که حاصل حضور همزمان و تعامل استعاره و مجاز است فراوانی قابل توجهی دارند.

**سر به زیر**

در اصطلاح «سر به زیر»، طبق استعارهٔ جهتی «ارزشمندتر، سنگین‌تر است»، و این واقعیت جهان بیرون که هر چه چیزی سنگین‌تر باشد پایین‌تر قرار می‌گیرد، شخصیت موقر که مفهومی انتزاعی است با کلمه جهتی «زیر» که نشان‌دهندهٔ سنگین بودن و در نتیجه ارزش‌مند بودن است مفهوم‌سازی گردیده است. اصطلاحات «سبک سر بودن»، «سبک مغز بودن»، «سر به هوا بودن» و «سنگین و رنگین بودن» نیز در چارچوب همین استعاره شکل گرفته‌اند. این استعاره زمینه را برای ظهور مجاز «جزء بجای کل» فراهم آورده است. طبق این مجاز، سر، جایگزین انسان و شخصیت انسانی شده است. سر انسان، عضو مهمی است که محل تفکر و هوشیاری است بنابراین کاربرد سر، بجای انسان و شخصیت وی طبق این مجاز، کاملاً منطقی است. عبارت‌هایی مانند «چند سر عیال داشتن» و «اجلاس سران» نیز بر پایه این مجاز شکل گرفته‌اند و در همین چارچوب قابل تحلیلند. بنا بر آنچه گفته شد، اصطلاح «سر به زیر بودن» به «شخصیت باوقار داشتن» تعبیر می‌شود.

با وجود اینکه اصطلاح «سر به زیر» از لحاظ ترکیب و معنای کلمات تشکیل دهنده، دقیقاً شبیه اصطلاح «سر افکنده» است اما بار معنایی کاملاً متفاوتی دارد. سر به زیر بودن صفتی مثبت و ممدوح قلمداد می‌شود، در حالیکه سرافکندگی، نشانه شرمندگی است. این تفاوت معنایی، ناشی از استعاره‌های متفاوت دخیل در ساختار این دو اصطلاح است. اصطلاح «سر افکنده»، استعاره «بد، پایین است» را به ذهن متبادر می‌سازد بنابراین معنای حاصل از آن منفی است. اما در اصطلاح «سر به زیر»، استعاره «ارزشمندتر، سنگین‌تر است» باعث پدید آمدن معنای مثبت شده است. در هر دو این استعاره‌ها، حوزه مبداء، حرکت عمودی[1] است اما در استعارهٔ

«بد، پایین است» حوزه مقصد، کیفیت و در استعاره «ارزشمندتر، سنگین‌تر است»، حوزه مقصد، کمیت است. در حرکت عمودی، کیفیت مطلوب‌تر، بالاتر و کمیت بیشتر (سنگین‌تر)،

1- vertical elevation

پایین‌تر قرار می‌گیرد و همین تفاوت در حوزه مقصد باعث شده است دو معنای متضاد از این دو اصطلاح به ظاهر یکسان، حاصل شود.

**کله گنده**

استعاره مفهومی دخیل در این اصطلاح، «مهم‌تر، بزرگتر است» می‌باشد. این استعاره مبتنی بر این نگاه است که هر چه چیزی بزرگ‌تر باشد و حجم بیشتری داشته باشد از اهمیت بیشتری برخوردار است؛ عبارت‌هایی مثل «فکرهای بزرگ در سر داشتن»، «حرف‌های گنده گنده زدن» و «بزرگ‌مرد» بر پایه همین استعاره شکل گرفته‌اند، لذا «گنده» در اینجا به معنی «مهم» است. این استعاره زمینه را برای ظهور مجاز «جزء بجای کل» فراهم نموده است که طبق آن کله جایگزین شخص شده است. بر اساس آنچه گفته شد، اصطلاح «کله گنده» به «انسان مهم» تعبیر می‌شود.

**کله خر**

استعاره دخیل در این اصطلاح، استعاره «انسان، حیوان است» می‌باشد. طبق این استعاره، حالات روانی و خصوصیات انتزاعی انسان بر اساس حوزه عینی حیوانات مفهوم‌سازی می‌گردد؛ بنابراین، حوزهٔ مبداء، حیوان و حوزهٔ مقصد، حالات روانی و خصوصیات انتزاعی انسان است. بیان ویژگی شجاعت با کلمه شیر، مکر با کلمه روباه، جنگندگی با کلمه پلنگ و بی‌عقلی با کلمه خر، در عبارت‌های « فلان بازیکن، شیر است»، «فلان کشتی‌گیر، پلنگ مازندران است»، «مواظب باش این روباه سرت کلاه نذاره» و ... مبتنی بر همین استعاره است؛ به‌عبارت دیگر می‌توان گفت کلان‌استعارهٔ «انسان، حیوان است»، بسته به نوع صفت و ویژگی انسانی که قرار است مفهوم‌سازی گردد به خرده‌استعاره‌هایی نظیر «(انسان) شجاع، شیر است» یا «(انسان) مکار، روباه است» تبدیل می‌گردد. سپس، مجاز «جزء بجای کل»، واژه «کله» را جایگزین انسان می‌کند. بر اساس آنچه گفته شد، اصلاح «کله خر» به «انسان بی‌فکر و تعقل» تعبیر می‌شود.

**چشم را گرفتن**

در عبارت «این لباس، چشمم را گرفته»، اصطلاح «چشم را گرفتن» نیز دارای ساختار استعجازی است. در این اصطلاح، استعاره دخیل، «توجه، موجود زنده است» می‌باشد. طبق این

استعاره، توجه که یک مفهوم انتزاعی است به‌سان موجود متحرکی مفهوم‌سازی شده است که در حال حرکت به دام می‌افتد؛ گویی توجه، پرنده‌ای است که مدام به این سو و آن سو می‌رود ولی ناگهان کسی یا چیزی آن را می‌گیرد و به دام می‌اندازد. عبارت «توجه را جلب کردن» نیز مبتنی بر همین استعاره است. همانطور که می‌دانیم، جلب کردن به معنی دستگیر کردن است. این استعاره زمینه را برای ورود مجاز «ابزار بجای (نتیجه) عمل» فراهم می‌کند که طی آن، «چشم» که اندامی برای دیدن و توجه کردن است بجای «توجه» که نتیجه نگاه کردن با چشم است به‌کار می‌رود. با این توضیحات، اصطلاح «چشم را گرفتن» به «توجه را به خود مشغول کردن» تعبیر می‌شود.

**بدهکار نبودن گوش**

در عبارت «گوشش به این حرف‌ها بدهکار نیست»، اصطلاح «بدهکار نبودن گوش» را نیز در همین راستا می‌توان تحلیل نمود. طبق استعاره «توجه، موجود زنده است»، توجه به عنوان یک مفهوم انتزاعی در نقش انسانی مفهوم سازی گردیده است که خود را بدهکار کسی یا چیزی نمی‌داند؛ بنابراین به آن شخص یا چیز توجه نمی‌کند. از سوی دیگر، مجاز «ابزار بجای (نتیجه) عمل»، «گوش» که ابزار توجه نمودن است را جایگزین حاصل کار که «توجه» می‌باشد نموده است. اصطلاح «گوشِت با مَنه؟» بر پایه همین مجاز شکل گرفته است. پس اصطلاح «بدهکار نبودن گوش» به «توجه خود را معطوف نکردن» تعبیر می‌شود.

**سنگین بودن گوش**

اصطلاح حس آمیخته[1] «سنگین بودن گوش» که در آن حس شنوایی بر اساس حس لامسه مفهوم‌سازی شده است، نیز دارای ساختار استعجازی است. توانایی شنیدن که یک مفهوم انتزاعی است بر اساس استعاره «قابلیت‌ها، اشیاء متحرک هستند» مفهوم‌سازی شده است. منظور از قابلیت‌ها در این استعاره، توانایی‌هایی نظیر دیدن، شنیدن و تکلم کردن است. طبق این استعاره، قدرت شنیداری به دلیل سنگینی، تحرک و پویایی لازم را ندارد و نمی‌تواند کارکرد مناسبی داشته باشد. سپس، کلمه «گوش» بر اساس مجاز «ابزار بجای (نتیجه) عمل» جایگزین

1- synaesthetic

عمل شنیدن شده است. بنابراین این اصطلاح به «کارکرد مناسب نداشتن قدرت شنیداری» تعبیر می‌شود.

**سنگین شدن زبان**

اصطلاح «سنگین شدن زبان» در عبارت «بعد از سکته، کمی زبانش سنگین شده» نیز در چارچوب ساختار استعجازی بالا قابل تحلیل است. استعاره مفهومی «قابلیت‌ها، اشیاء متحرک هستند»، توانایی تکلم را که یک مفهوم انتزاعی است،را به عنوان یک شیء متحرک مفهوم‌سازی کرده است که به دلیل سنگینی، پویایی و کارکرد لازم را ندارد. این استعاره زمینه‌ساز ظهور مجاز «ابزار بجای (نتیجه) عمل» شده است که طی آن، اندام زبان که وسیله گفتار و تکلم است جایگزین قابلیت تکلم شده است. در اصطلاح «شیرین زبانی کردن» نیز همین مجاز جلوه‌گر است. بنابراین، این اصطلاح به «کارکرد مناسب نداشتن قدرت تکلم» تعبیر می‌شود. اصطلاح «زبان بسته» هم دقیقاً در چارچوب همین ساختار استعجازی قابل تحلیل است.

**زبان درازی کردن**

در اصطلاح «زبان درازی کردن» باز هم با یک ساختار استعجازی مواجه هستیم. طبق استعارهٔ «کلام، ریسمان است»، سخن گفتن از لحاظ استعاری بسان ریسمانی مفهوم سازی می‌شود که قابلیت بریدن و قطع کردن دارد. این استعاره تحت تأثیر خصوصیت خطی زبان شکل گرفته و عبارت‌هایی مانند «رشته کلام» و «اطناب کلام» مؤید وجود این استعاره است. از سوی دیگر و از آنجا که زبان وسیله سخن گفتن است، طبق مجاز «ابزار بجای (نتیجه) عمل»، جایگزین سخن گفتن شده است. اصطلاح «زبان کسی را کوتاه کردن»، نیز دقیقاً دارای همین ساختار استعجازی است.

**دندان روی جگر گذاشتن**

اصطلاح «دندان روی جگر گذاشتن» نیز دارای ساختار استعجازی است. یکی از معانی جگر، غم و رنج است (انوری، ۱۳۸۳: ۳۵۸) و طبق بیت شعر «بیم آن است دمادم که برآرم فریاد  صبر پیدا و جگر خوردن پنهان تا چند» از سعدی، اصطلاح استعاری «جگر خوردن» به معنای «غم خوردن» است. مشابه همین معنا در زبان عربی نیز وجود دارد و «کبد» به معنای غم

و رنج بکار رفته است. بنابراین، استعارهٔ دخیل در اینجا، «غم، خوراک است» می‌باشد که بر اساس آن، غم که یک مفهوم انتزاعی است بر پایه خوراک که یک مفهوم عینی و ملموس است مفهوم‌سازی گردیده است. سپس، مجاز «ابزار بجای (نتیجه) عمل»، دندان که وسیله‌ای برای خوردن است را بجای عمل خوردن قرار داده است؛ بنابراین دندان گذاشتن روی چیزی مجازاً به معنای خوردن چیزی است؛ لذا این اصطلاح به «رنج را تحمل کردن» (همان، ۷۲۳) تعبیر می‌شود.

**دلخراش**

در عبارت «حادثه دلخراش» اصطلاح «دلخراش» ساختار استعجازی دارد. ابتدا استعاره «عواطف، اشیاء (متحرک) هستند» وارد عمل می‌شود و طی آن عواطف و احساسات که یک مفهوم انتزاعی است به عنوان شیئی ظریف که امکان خراشیده شدن و آسیب دیدن دارد مفهوم سازی می‌گردد؛ گویی حادثه یک جسم سخت و برنده است که احساسات را می‌خراشد و به آن آسیب می‌زند. اصطلاح «جریحه دار شدن احساسات» نیز در چارچوب همین استعاره قابل تحلیل است. از سوی دیگر و از آنجا که دل (قلب) محل احساسات است بواسطه مجاز «محل بجای محتوا» جایگزین احساسات و عواطف می‌شود. اصطلاحات «دل آرام» و «با دل تصمیم گرفتن» که در آنها «دل» به معنی «احساسات» است نیز بر اساس همین مجاز ساخته شده‌اند.

**دل‌گیر**

اصطلاح «دل‌گیر» در عبارتی مثل «اتاق دل‌گیر» نیز ساختاری مشابه با ساختار بالا دارد. استعاره «عواطف، اشیاء (متحرک) هستند» احساسات را مانند شیء متحرکی مفهوم سازی می‌کند که چیزی آن را محبوس و گرفتار می‌نماید. سپس، دل، طبق مجاز «محل بجای محتوا» جایگزین احساسات می‌شود. اصطلاحات «دل باز» و «دل انگیز» نیز دقیقاً همین ساختار استعجازی را دارند با این تفاوت که در این دو مورد، احساسات طوری مفهوم سازی شده است که گویا چیزی آن را از حبس رهانیده و زمینه آزادی و تحرک آن را فراهم نموده و یا به آن انگیزه حرکت داده است.

**دست به عصا**

اصطلاح «دست به عصا» در عبارت «دست به عصا حرکت کردن» هم دارای ساختار استعجازی است. با توجه به استعاره «زندگی، حرکت در مسیر است»، اعمال روزمره بر اساس حوزه مفهومی حرکت و سفر مفهوم‌سازی می‌شود و به همان ترتیب که برای جلوگیری از لغزیدن در مسیر، از عصا استفاده می‌کنیم، برای جلوگیری از خطا در انجام کارها هم احتیاط می‌کنیم. بنابراین این اصطلاح به معنی «با احتیاط عمل کردن» است. این استعاره زمینه را برای ظهور مجاز «ابزار بجای (نتیجه) عمل» فراهم می‌کند که طبق آن، دست بجای عمل حاصل از دست قرار می‌گیرد.

### دست کج داشتن

اصطلاح «دست کج داشتن» نیز در چارچوب ساختار استعجازی بالا قابل تحلیل است. طبق استعاره «زندگی، حرکت در مسیر است»، زندگی کردن و انجام اعمال روزمره طبق حوزه مفهومی سفر و پیمودن راه، مفهوم‌سازی شده است. در ادامه و بر اساس این استعاره، اصطلاحاتی مانند «کج راهه رفتن» و «از صراط مستقیم خارج شدن» شکل گرفته‌اند که به معنی حرکت نادرست داشتن و عمل غیراخلاقی انجام دادن است و به‌تدریج واژه «کج» مفهوم منفی به خود گرفته و این مفهوم منفی بسط پیدا کرده است و با استفاده از آن انبوهی از عبارت‌ها نظیر «کج اندیش، کج فهم، کج خلق، کج سلیقه، کج ترازو، کج تابی، بار کج و ...» ساخته شده که در همه آنها کج، مفهوم منفی و نادرست دارد؛ لذا طبق این استعاره، کج به معنی نادرست و غیراخلاقی است و بر این اساس اصلاح «دست کج داشتن» به معنی «عمل نادرست و غیراخلاقی داشتن» است که نمونه اخص آن خیانت در اموال دیگران است. سپس، دست که وسیله انجام کار است، طبق مجاز «ابزار بجای (نتیجه) عمل» جایگزین کار انجام گرفته بوسیله دست شده است.

### پای در گل

در اصطلاح «پای در گل»، استعاره‌های دخیل، «زندگی، حرکت در مسیر است» و به تبع آن، استعاره «مشکلات، موانع در مسیر هستند» می‌باشند. طبق این استعاره‌ها، زندگی کردن بسان حرکت در راهی است که ممکن است موانعی نیز در این راه وجود داشته باشد؛ بنابراین مشکلات زندگی که مفهومی غیرملموس است بر پایه این استعاره‌ها و با کلمه عینی و ملموس

«گِل» مفهوم‌سازی شده است، زیرا ویژگی گل، چسبندگی و اجازه حرکت ندادن است. سپس، مجاز «جزء بجای کل» وارد عمل می‌شود و طبق آن، کلمه «پا» جایگزین شخص می‌گردد. اصطلاحی مانند «پای ثابت همه مهمانی‌ها بودن» بر پایه همین مجاز شکل گرفته است. بنابراین این اصطلاح به «درگیر شدن شخص در مشکلات و نداشتن راه حل» اشاره دارد.

**پا کج گذاشتن**

این اصطلاح نیز ساختاری شبیه ساختار بالا دارد. استعارهٔ «زندگی، حرکت در مسیر» است، کار غیر قانونی انجام دادن را به‌سان وارد مسیر کج و غیرمستقیم شدن، مفهوم‌سازی می‌کند. سپس، طبق مجاز «جزء بجای کل»، پا جایگزین شخص انجام دهنده کار غیر قانونی می‌شود.

همان‌طور که در نمونه‌های مورد بررسی دیدیم، اکثر قریب به اتفاق مجازهای بکار رفته در ساختار استعجازی این اصطلاحات، مجازهای «ابزار بجای (نتیجه) عمل» و «جزء بجای کل» هستند. این مسأله کاملاً طبیعی و قابل‌انتظار است و به ماهیت اندام‌ها و نقش و کارکرد آنها بر می‌گردد. اندام‌هایی مانند چشم، گوش، زبان، دندان و دست دارای نقش‌ها و کارکردهایی هستند که طبق مجاز «ابزار بجای (نتیجه) عمل» جایگزین آن کنش‌ها و نقش‌ها می‌شوند. اعضایی نظیر سر و پا نیز طبق مجاز «جزء بجای کل» جایگزین شخص می‌شوند. اصطلاحی مثل «بی سرو پا» مبتنی بر همین مجاز است که اشاره به انسان بی‌شخصیتی دارد که وجودش فاقد ارزش است، گویی تمام وجود و شخصیت شخص در سر و پایش خلاصه می‌شود. در مورد دل (قلب) هم باید گفت که همگان دل را محل احساسات و عواطف می‌دانند بنابراین این عضو بدن طبق مجاز «محل بجای محتوا» جایگزین احساسات و عواطف درونی می‌شود.

به نظر می‌رسد استعاره‌های دخیل در این اصطلاحات، بسته به معانی متفاوتی که گویش‌وران زبان اراده می‌کنند، تنوع زیادی دارند، اما با دقت در این استعاره‌های به ظاهر متفاوت، درمی‌یابیم که اکثر آنها مفاهیم مشابهی را به ذهن متبادر می‌سازند؛ مثلاً استعاره‌های «انسان، حیوان است»، «توجه، موجود زنده است»، «قابلیت‌ها، اشیاء متحرک هستند» و «عواطف، اشیاء (متحرک) هستند» همه استعاره‌های هستی‌شناختی هستند که به مفهوم‌سازی کارکردهای انتزاعی اندام‌هایی مانند چشم، گوش، دل و زبان بر اساس کلماتی مانند حیوان، موجود زنده و شیء متحرک، که همگی مفاهیمی ملموس و دارای حرکت هستند می‌پردازند، بنابراین می‌توان

گفت همه این مفاهیم ملموس متعلق به یک حوزه عینی مفهومی می‌باشند. لذا در همه این استعاره‌ها، حوزه مقصد، مجموعه حالات درونی و شخصیت انسان، و حوزه مبداء، موجود زنده، حیوان وبطور کلی اشیاء مادی است. حال، اگر جنبه مادی بودن این عناصر را درنظر بگیریم و به این مجموعه، استعاره‌های مفهومی «کلام، ریسمان است» و «غم، خوراک است» را هم اضافه کنیم، خواهیم دید که همه آنها جنبه‌های متفاوتی از کلان‌استعاره «خصوصیات درونی، اشیاء مادی هستند» را به نمایش می‌گذارند. در این کلان‌استعاره، عبارت «خصوصیات درونی»، همان حوزه مقصد است که ویژگی‌های متفاوت بشری نظیر غم خوردن، شجاع بودن، توانایی شنوایی، بینایی، تکلم و توجه داشتن و کلیه حواس و عواطف انسانی را در بر می‌گیرد و حوزه مبداء، اشیاء مادی است که تمام مفاهیم مادی موجود در خرده‌استعاره‌های بالا را در بر می‌گیرد. استعاره‌های «زندگی، حرکت در مسیر است» و «مشکلات، موانع در مسیر هستند» نیز استعاره‌های ساختاری هستند که به مفهوم‌سازی کارکرد اندام‌هایی چون دست و پا می‌پردازند. در این استعاره‌ها، زندگی، وقایع زندگی و مشکلات موجود در زندگی، حوزه مقصد، و حرکت در مسیر و سفر، حوزه مبداء می‌باشد. استعاره‌های جهتی نظیر «خوب، بالاست»، «بد، پایین است» و «ارزشمندتر، سنگین‌تر است» نیز در ساختار بعضی اصطلاحات مطرح شده در بالا، جلوه‌گر هستند. در این اصطلاحات، حوزه مبداء، حرکت عمودی، و حوزه مقصد، کمیت یا کیفیت می‌باشد. در کل می‌توان گفت که فصل مشترک همه استعاره‌های بکار رفته در اصطلاحات بالا، مفهوم‌سازی نقش‌ها و کارکردهای انتزاعی اندام‌های بدن و خصوصیات درونی انسان بر اساس حوزه‌های مفهومی عینی و ملموس است.

## ۴. نتیجه گیری

در آنچه گذشت، به بررسی ساختار معنایی گروهی از اصطلاحات زبان فارسی بر پایه ابزارهای زبانی استعاره، مجاز و استعجاز پرداختیم. این گروه شامل اصطلاحات متداول حاوی اندام‌واژه‌ها در زبان فارسی می‌شد که نام یکی از اعضای بدن در آنها به کار رفته بود. همچنین این اصطلاحات به مواردی محدود شد که دارای ساختار رده شناختی واژگان آشنا در قالب نحوی آشنا و دارای حالت جوهری بودند.

در بررسی انجام شده به دو نتیجه مشخص رسیدیم؛ یکی اینکه در کنار استعاره و مجاز، استعجاز هم نقش پررنگی در ساختار معنایی اصطلاحات حاوی اندام‌واژه‌ها دارد و دوم اینکه، استعجاز دخیل در ساختار معنایی این اصطلاحات از نوع «مجاز درون استعاره» است که در آن، استعاره، زمینه را برای ظهور مجاز فراهم می‌کند. دلیل این دو پدیده به ماهیت اصطلاحات مورد بررسی مربوط می‌شود. در ساختار اصطلاحات حاوی اندام‌واژه، ابتدا استعاره وارد عمل می‌شود و نقش یا کارکرد انتزاعی عضوی از بدن را با یک استعاره مفهومی مناسب و بر اساس یک حوزه عینی و ملموس، مفهوم‌سازی می‌کند. این عملکرد استعاره، زمینه‌ساز ظهور مجاز می‌شود که طی آن، عضوی از بدن جایگزین کارکرد، نقش یا ویژگی انتزاعی مربوط به آن عضو می‌شود. بنابراین، در ساختار این اصطلاحات هم حضور همزمان مجاز و استعاره و تعامل آنها را داریم و هم ترتیب ابتدا استعاره، سپس مجاز که منتهی به بروز ساختار استعجازی «مجاز درون استعاره» می‌شود. همان‌طور که قبلاً اشاره کردیم استعجاز صرفاً به معنی حضور همزمان استعاره و مجاز نیست، بلکه این دو در تعامل با هم هستند و یکی زمینه را برای ظهور دیگری فراهم می‌سازد و بدون وجود یکی، دیگری نیز محملی برای بروز پیدا نمی‌کند؛ مثلاً در اصطلاح «سنگین بودن گوش»، ابتدا توانایی شنیدن که یک مفهوم انتزاعی است بر اساس استعاره «قابلیت‌ها، اشیاء متحرک هستند» مفهوم‌سازی می‌گردد؛ سپس در درون این استعاره، مجاز «ابزار بجای (نتیجه) عمل» زمینه بروز می‌یابد و کلمه «گوش» جایگزین عمل شنیدن می‌شود؛ پس اگر استعاره فوق وجود نداشت، زمینه عمل آن مجاز هم فراهم نمی‌شد. می‌توان گفت، این نوع تحلیل ساختاری، رویکرد «ذیل به صدر»[1] دارد، بدین ترتیب که ابتدا یک مفهوم انتزاعی از رهگذر عملکرد استعاره، در قالب یک مفهوم عینی مفهوم‌سازی می‌گردد، سپس، مجاز وارد عمل می‌شود و آن مفهوم انتزاعی را با عضو عینی و ملموس مربوطه جایگزین می‌کند؛ بدین ترتیب از مفهومی کاملاً انتزاعی در ذیل، به مفهومی تا حد ممکن عینی و ملموس در صدر می‌رسیم. این رویکرد می‌تواند توجیه‌گر تفاوت معنایی اصطلاحات «سر به زیر» و «سرافکنده» با وجود شباهت ظاهری و مجاز یکسان دخیل در ساختار آنها باشد که در قسمت قبل به آن پرداختیم.

1- bottom-up

همانطور که دیدیم با نگاه به اصطلاحات زبانی از دریچه استعاره، مجاز و استعجاز مفهومی که ابزارهایی معمول در حوزه معناشناسی شناختی هستند، می‌توان بـه درک تـازه‌ای از سـاختار معنایی آنها رسید؛ درک تازه‌ای که با بررسی انواع دیگر عبارت‌های اصطلاحی در زبان فارسـی و مقایسه آنها با موارد مشابه در سایر زبان‌ها، می‌تواند شکل کامل‌تری به خود بگیرد.

**منابع پژوهش**


۱ – انوری، حسن. (۱۳۸۳). ***فرهنگ بزرگ سخن***. تهران: سخن.

۲ – پورابراهیم، شـیرین. (۱۳۸۸). ***بررسی زبانشناختی استعاره در قران: رویکرد نظریه معاصر استعاره (چارچوب شناختی)***. (رساله دکتری)، دانشگاه تربیت مدرس.

3- Barcelona, Antonio. (2003). ‘On the plausibility of claiming a metonymic motivation for conceptual metaphor’, in [Antonio Barcelona] (ed.), ***Metaphor and Metonymy at the Crossroads: A Cognitive Perspective***. (31-58). Berlin: Mouton de Gruyter.

4- Evans, Vyvyan., & Melanie Green. (2006). ***Cognitive Linguistics, An Introduction***. Edinburgh: Edinburgh University Press.

5- Fillmore, Charles, Paul Kay & Mary Katherine O’Connor. (1988). ‘Regularity and idiomaticity: the case of let alone’, ***Language***, 64, 3, 501-38.

6- Fuste-Hermann, Belinda. (2008). ***Idiom Comprehension in Bilingual and Monolingual Adolesent***. (Ph. D. Dissertation), University of South Florida.

7- Goossens, Louis. (1990). ‘Metaphtonymy: the interaction of metaphor and metonymy in expressions for linguistic action’, ***Cognitive Linguistics***, 1, 3, 323-40.

8- Grady, Joseph. (1997). ***Foundations of Meaning: Primary Metaphors and Primary Scenes.*** (Ph. D. Dissertation), University of California, Berkeley.

9- Kövecses, Zoltán. (2002). ***Metaphor: A Practical Introduction***. Oxford: Oxford University Press.

10- Kövecses, Zoltán. & Gunter Radden. (1998). ‘Metonymy: developing a cognitive linguistic view’, ***Cognitive Linguistics***, 9, 1, 37–77.

11- Lakoff, George. & Mark Johnson. (1980). ***Metaphors We Live By***. Chicago: Chicago University Press.

12- Turner, Mark. (1991). ***Reading Minds: The Study of English in the Age of Cognitive Science***. Princeton: Princeton University Press.

# The Study of the function of Metaphtonymy in the Semantic Structure of Idiomatic Expressions in the Framework of Cognitive Semantics

**Morteza Dastlan, Ph.D. in General Linguistics, Assistant Professor, Payam-e-Noor University.**
mo.dastlan@pnu.ac.ir
Received: 21/09/2021 Accepted:01/12/2021

## Abstract

Idiomatic expressions are a group of words whose meanings are not simply predictable by knowing their constituent vocabulary and grammar. This paper studies a specific kind of idioms from the viewpoint of cognitive semantics and on the basis of Fillmore et al's typology of idiomatic expressions (1988) and Goossens' opinions on metaphtonymy (1990), in order to determine the function of metaphtonymy in semantic structure of idiomatic expressions. Metaphtonymy is the output of simultaneous presence of metaphor and metonymy and their mutual interaction in the semantic structure of an utterance. The studied idioms are selected from popular body expressions with familiar lexical items within familiar grammatical patterns with substantive structure. In this study, two basic findings are obtained: First, beside metaphor and metonymy, metaphtonymy is also frequent in the semantic structure of body idioms. Second, the metaphtonymies in these idioms are of the type "metonymy within metaphor" in which the metonym is inside the metaphor i.e. the metaphor paves the way for the appearance of metonymy. These findings can be dealt with in a bottom-up approach in which a metaphor primarily conceptualizes the abstract function or property of an organ of the body in terms of a concrete conceptual domain; then, within that metaphor, an appropriate metonym replaces that abstract function or property with the name of the attributed organ. In this way, an absolutely abstract concept in the bottom is developed into an overall concrete concept.

Key words: Idiomatic expressions, Metaphor, Metonymy, Metaphtonymy, Cognitive Semantics